

## بحرالاسرار: سفرنامه هند قرن شانزدهم میلادی

محمود بن امیر ولی که در حدود ۱۰۰۴ هـ ق/ ۹۶-۱۵۹۵ م در شهر قدیمی و تاریخی بلخ به دنیا آمد، در ۱۰۳۳ هـ ق/ ۱۶۲۴ م برای «مشاهده و تماشا» به هند آمد و تا پایان ۱۰۴۰ هجری از قسمت بزرگ هند دیدن کرد و سرگذشت مسافرت خود را به دستور نذر محمد خان به نام «بحرالاسرار»<sup>۱</sup> به نگارش درآورد.

قبل از این که «بحرالاسرار فی مناقب الاخیار» را بررسی کنیم، اول به نگارش احوال مصنف آن می پردازیم.

محمود بن امیر ولی بعد از تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود، برای ادامه تحصیلات به بخارا رفت و بعد از تکمیل تحصیلات به بلخ بازگشت. شعر و شاعری، دانش آموزی و مسافرت به نقاط مختلف از جمله علاقه مندی های وی بود. از جوان سالی شعر می سرود و شش اثر منظوم را به تکمیل رساند که دارای پنجاه هزار بیت بود. با این وجود تذکره نگاران احوال او را ننوشته اند، ولی محمود خودش آثار زیر خود را اسم برده است:

۱. محبت نامه به وزن و بحر «خسرو شیرین نظامی گنجوی».
۲. «گلکده» به همین وزن. او این اثر خود را در ظرف تنها دو روز برای تقدیم به استاندار اُریسه به پایان برد.

---

۱. استاد ریاض الاسلام مؤرخ معروف پاکستان «بحرالاسرار» را براساس دو نسخه خطی آن مضبوط در اداره هند، لندن و تاشقند تصحیح نموده و در ۱۹۸۰ م از انستیتوی مطالعات آسیای مرکزی و غربی، دانشگاه کراچی به چاپ رسانده اند. مقدمه ایشان مفصل بر این چاپ نه تنها این سفرنامه را معرفی می کند، بلکه نکات مبهم و اهمیت آن را هم آشکار می سازد.

۳. «نجم ثاقب» به وزن و بحر «اسکندرنامه نظامی گنجوی».

۴. «نزهة الارواح» به وزن و بحر «مخزن الاسرار نظامی گنجوی».

۵. «اخلاق حسنی» به همین وزن.

۶. «دیوان شعر» مشتمل بر غزلیات و قصاید و غیره.

محمود این آثار خود را در نوزده سالگی به تکمیل رسانده بود. سپس او به عرفان علاقه پیدا کرد و بنابراین تا ده سال زندگانی عادی نداشت و تنها کتابی به نام «رواٹ طیبہ» تصنیف کرد که درباره مناقب سلسله عرفانی بود که به آن بستگی داشت. محمود اسم مرشد خود را سید میرک شه حسینی نوشته است و می‌گوید که به اشاره ایشان رواٹ طیبہ را به نگارش آورد. او بعد از رحلت مرشد، دلگرفته شد و تصمیم گرفت به هند مسافرت کند که از آن «در تمامت آن سیر و سفر محض مشاهدات و خالص تماشا منظور بود».

او دوران هفت سال مسافرت از کابل، پشاور، حسن ابدال، لاهور، سرهند، دهلی، متهورا، آگره، اله آباد، بنارس، پتنا، بردوان، جگن نات (اریسه) حیدرآباد (گولکنده)، بیجاپور، احمدنگر، تلنگانا، وجیانگر، سیلون (سری لانکا)، بعضی جزایر ناشناخته در شرق سری لانکا، کتک، اجمیر، جیسلمیر، بهکر، سکر، قوشنج (پیشین)، قندهار، فرح و هرات دیدن کرد.

محمود باز می‌نویسد که مسافرت به هند علاقه‌مندی او به مطالعات تاریخ را سوق داد. چون در هند به مطالعه تاریخ ارج می‌نهند او هم آثار تاریخی را مطالعه کرد و «صورالاقالیم»، «کتاب‌البیان»، «مسالک‌الممالک»، «عجایب‌المخلوقات»، «بحر محیط»، «الفی»، «روضه‌الصفا»، «گزیده»، «بناکتی»، «وصاف»، «جامع رشیدی»، «جهانگشا»، «مناهج‌الطالبین» و غیره را مطالعه کرد و در آن فن مهارت تام کسب نمود.

محمود در کتک دو سال و در آگره کمتر از یک سال اقامت کرد. بعد از این مسافرت‌های طولانی چون به بلخ برگشت نذر محمد خان والی آن منطقه او را کتابدار خود منصوب کرد و نذر محمد خان خواستار شد که او «غرایب عالم علوی و بدایع ساحت سفلی» را بنگارد و در آن احوال پیغمبران، فیلسوفان و پادشاهان، و سرگذشت اسلاف نذر محمد خان از یافت بن نوح تا دوره حکومت خود او مورد بررسی قرار

گیرد. خود نذر محمد خان تصنیف محمود را به «بجراالاسرار فی مناقب الاخیار» موسوم کرد. سفرنامه او قسمت آخر یکی از جلدهای اثر مذکور اوست.

بعضی از اطلاعاتی که محمود در این سفرنامه درباره شهرها، بناهای تاریخی، و خود مردم شهرها و روستاها فراهم آورده است، دارای اهمیت خاص است زیرا که در منابع دیگر آن دوره به مشکل دیده می‌شود. همچنین بعضی از اطلاعات تاریخی و سیاسی که نویسنده در این سفرنامه گنجانده است، از مآخذ دیگر مورد تصدیق قرار می‌گیرد. برخی از اطلاعات که محمود درباره وضع و سنن اجتماعی داده است، شگفتگی خواننده را برمی‌انگیزد. از لابلای مطالب سفرنامه به دست می‌آید که محمود به خوبرویان علاقه فراوانی داشته و هر کجا که حسن ظاهری را می‌دید، به تقدیر و توصیف آن می‌پرداخت.

زبان و بیان سفرنامه ساده و روان است و چون نویسنده طبع موزون و شعری داشت، حسب حال ابیات زیادی را در نثر خود گنجانده و حسن بیان را جاذب‌تر نموده است. بعضی از اصطلاحات که در این سفرنامه به کار برده شده، فهم آن‌ها آسان نیست، ولی مصحح محترم توضیحاتی که درباره آن‌ها داده است، مفهوم آن‌ها را آشکار نموده است. همچنین تعداد زیادی واژه و عبارت هندی هم در نثر این سفرنامه به کار برده شده است که نتیجه به سربردن طولانی مدت با عموم مردم هند است.

محمود در ماه محرم الحرام در لاهور به سر می‌برد. او درباره مراسم عزاداری که در آن شهر ترتیب داده می‌شد، اطلاعات جالب توجه ای می‌دهد که به قرار زیر است:

”در این اثنا هنگامه مقتل و تعزیه‌داری عشر محرم که از غرایب معارفات آن حدود است، تمهید پذیرفته، خاطر به تماشای آن مشعوف گردید. صورت معامله مذکوره آن که سلاطین و حکام و سایر ارباب اعتظام و احترام، هر یک جداگانه به نام امام نعشی به چندین حلّی و خلل پیرایند و صورت دیگر در غایت کراهیت و فخامت ساخته، موسوم به ابن ملجم سازند. آنگاه عشر محرم را به دو قسم منقسم گردانند. چنانچه خمسه اولی به واسطه آن که گویند امام در این ایام به مراسم نکاح و ازدواج بعضی ازواج شغل داشته‌اند، به سور و سرور گذرانند، بدین دستور که کتری (کھتری نژادی است از هندوها) پسران خانه برانداز را

به لباس کترانیان (زنان کهتری) جانگداز برآراسته، از شام تا بام به تاراج ننگ و نام مبادرت نمایند و قوالان و کلاونتان و دومنیان و هرکنیان و کنجیان و کنجریان و باتران (زنان فاحشه) و سایر راگ پیرایان را به نغمه و سرود درآورده، دود از نهاد اهل شهود برآورند. چون خمسه نخستین را بدین آیین بگذرانند، در خمسه ثانوی آغاز مصیبت و تعزیت نهاده، طویف مذکوره را ملبس به البسه سیاه گردانند و همگنان همان نغمه و اصول به تقدیم می‌رسانند، اما به رسم اصحاب عزا و ارباب ابتلا و به هنگام این شور و آشوب پیرامن نعش مذکور برآمده، نوازشات و تأسفات به تقدیم رسانند. چون بدان صورت رسند، انواع مذلات و اجناس اهانات نسبت بدان به ظهور آورند، چنانچه به ضربات و لطمات از پایش درآورده، زبان به ستم و دشنامش برگشایند و نیز هر شب آن نعش و صورت را برداشته گرد کوچه و برزن برآیند و اگر همانا اهل محلّه به مثل آن هنگامه مبادرت نموده باشند، همگنان را از مراسم مرور و عبور در آن حدود مانع آمده، بساکه نامیره فتنه و آشوب التهاب و اشتعال پذیرفته، بسیار خرمن اعمار که به واسطه شرار شرارت اشرار در آن کوچه و بازار سوخته گردد. چون روز دهم که هنگام بحران و ایام غلیان شوائب و نوائب است، در رسد، تمامت اهل تشیع و کلیت هنود، ابواب منازل و دکاکین فروبسته، چون خفاش در زوایای اختفاد و استتار فروخزند و نعش داران به دستور صرصر و سموم به صوب نخاس که مجمع عوام و خواص است، در اهتزاز آمده، در آن مقام باهم آویزش لاکلام به تقدیم رسانند. چنانچه جمع کثیر از هر جانب مقتول گردند و بسا دکاکین و محلات که در این ضمن بغارت و تاراج رفته آید.

محمود چون به سرهند رسید آن را "معموره‌ای در لطافت هوا و طراوت فضا یکتا و بی‌همتا" دید. بنابراین سه روز در آنجا اقامت کرد و از باغ حافظ رخنه دیداری به عمل آورد. باغ رخنه، به قول نویسنده:

"رخنه در باغ ارم افکنده. این باغ تخمیناً در هزار جریب خواهد بود. هر یک جانب آن دریای جمنا در جریانست و در میان آن چندین جنگل و بیشه است محفوف به اصناف وحوش و طیور و از اموری که بی‌شائبه بداعت نبود، یکی

آن بود که در باغ مزبور خانه‌ای به‌نظر درآمد، مدوّر شکل که برفراز چرخ‌ی اساس یافته بود، هرگاه چرخ به‌وسائل و وسائط در حرکت می‌آمد، خانه مسطور نیز با تمامت مجلسیان به‌حرکت دوری در گردش می‌آمد.<sup>۱</sup>

محمود از سرهند به‌دهلی می‌رسد ولی اطلاعات زیادی درباره‌ی این شهر تاریخی و دیدنی نمی‌دهد. باید یادآور شد که محمود در دهلی قبل از این که شاهجهان در این ناحیه شاهجهان‌آباد را بسازد، رسیده بود و بنابراین رونقی که دهلی بعد از شاهجهان‌آباد به‌دست آورده بود، در آن وقت مفقود بود. او درباره‌ی دهلی می‌نویسد که:

”بلده مذکور بر کنار رودخانه جمنا تأسیس یافته، چنانچه مساکن و اماکن آن بر دریای مزبور مستولی و مستعلی است و مزارات فیض‌الانوار و حذایر فیض مآثر در آن بسیار است و به‌مدارس و مساجد و رباط‌الخیل و مواضع نزولی محفوف و آکنده است.“

نویسنده در دوران اقامت دو روزه خود، از مزار خواجه نظام‌الدین اولیا و خواجه خسرو ترک الله و خواجه حسن دهلوی<sup>۱</sup> و فرمانروای با‌انتباه همایون پادشاه دیدن کرد. بنارس شهری تاریخی و مرکز هندوان است. اینجا معبدهای متعددی قرار دارند و هندوها از سراسر هند برای پرستش در این معبدها می‌آیند. این شهر برای این جهانگرد بلخی هم مورد توجه قرار گرفت. او برخی معبدها را دید و گزارش مشاهدات را با شوق و ذوق فراوانی به‌حیطه نگارش آورد. او زنان هندو را که برای پرستش در معبدهای بنارس گرد هم آمده بودند، در این ابیات ستوده است:

بهر گوشه صد برگ گل روی شوی      به‌آیین سنبل پراکنده موی  
از آن مردمان سراپا نمک      شده رود چون چشم پر مردمک  
چنان دلربا چشم طنّاز شان      که خون می‌شد از چشمشان ناز شان  
غرض آن که دیدم به‌چشم شهود      یکی عرصه کز حسن لبریز بود

محمود بناهایی را که دیده، با دقت توصیف کرده است. اطلاعات دقیقی که وی درباره بعضی از معابد هندوان در «بحرالاسرار» داده، در منابع دیگر زبان فارسی نیامده

۱. اینجا نویسنده اشتباه کرده، مزار حسن دهلوی در اورنگ‌آباد است.

است. او معبدی در بنارس به نام لاله را دید و آن را توصیف کرد:

”بتکده لاله بر سنگ افراشته شده و آن صنم‌خانه‌ایست در میان شهر بنارس، از سنگ و آجر تأسیس یافته، ارتفاعش صد (و) سی ذرع و دائره درونش صد ذرع، مشتمل بر مناظر بدیع و غرفه‌جات رفیع و در خارج آن بنای غرابت انما، دبستان و صوامع و مهمان‌سرای و غیر ذالک قریب به هشتاد منزل و مکان معمور آبادان. و با آبادان که هنگامه پرستش‌گری به آخر رسیده بود و مردم متفرق گشته، تخمیناً سی هزار زن و مرد باهم ممتزج و مندمج در آن طرف جای حاضر بودند. خطبا و اندرزگویان و کلاوتنان و دومنیان و سایر ناظمان منظم اعمال و اشتغال، هر یک به خدمت مرجوعه خویش قیام و اقدام داشتند و از وفور هجوم و اجتماع و شمول وجد و سماع نزدیک بود که طایر هوش از آشیان آغوش طیران نماید و ساحت حوصله از ضبط آن معامله به‌تنگ میدانی گراید.“

محمود از بنارس به پتنا پایتخت بیهار رسید و ”از بدایعی که در آن شهر بند ارجمند منظور نظر غریب پسند گردید“، یکی آن بود که: در آن اوان چنان استماع افتاد که دیسو نامی از کترانیان آن حدود رایت ملاحظت برافراخته و زلزله در مفاصل عالم خاک درانداخته و صیت تناسب اعضا و آوازه حسن لقا و لطف آدایش به مثابه‌ای بلند و رفعت‌مند گشته که سری نیست که سودای او ندارد و دلی نیست که طریق تمنای او نسپارد و از لطایف اوضاعش آن که هر صبح، آفتاب طراز از مطلع عشرت و ناز سرزده، پرتو شهود بر سواحل گنگ رود اندازد و لختی دران حدود بساط انبساط گسترده خواطر متعظشان زلال دیدار را از حرقت انتظار باز پردازد. لاجرم مرا که در مشاهده بدایع صنایع هیچ مضایقه نبود و رغبتم دران معامله روز به‌روز می‌افزود، شوق تماشای آن بداعت انتها دامن‌گیر گشته، صبحگاهی سایه‌دار خود را به‌ره‌گذر آن آفتاب شعار افگندم. مجمعی دیدم تراحم و نهایت تراکم، چنانچه از آن‌جا که نور شهودش خیمه به‌صحرای ظهور می‌زد، تا بدان مکان که آفتاب وجودش آب را شبنم آسا در اضطراب می‌آورد، قریب سی هزار تن از مرد و زن در کوچه و برزن به‌بسط بساط مبادرت نموده، بادیه انتظار را به‌قدم افتخار می‌پیمودند. من نیز به‌حکم آن که گفته‌اند:

همین بس گرچه بس کاسد قماشم که در سلک خریدارانش باشم

محمود بعد از آن سراپای آن زن را چنین بیان می‌کند:

”پیکری دیدم شگفته روی و کشاده ابروی، چون سرو بهر سو می‌چمید و چون گل  
با هرکس می‌خندید. پنداری از ملاحظتش آگنده‌اند:

دهانی لبالب ز ناسفته در لبی چون دهان گل از خنده پر  
از آن حسن لقا و لطف ادا نزدیک بود که ظاهر هوشم از آشیان آغوش پرواز نماید  
و ذرات وجودم در هوای مهرش در اهتزاز آید.“

محمود در اُریسه به معبد جگن نات هم رفت و با وجود این که به غیر هندوان  
اجازه داده نمی‌شود داخل این معبد روند، ولی محمود را کسی نشناخت، وارد این معبد  
شد. جهانگرد بلخی در توصیف این معبد سرود که:

صنم خانه‌ای چون حرمگاه دل بتانش همه چشم بر راه دل  
گل و لاله چندان درّ جبه‌سای که نظاره را بر جبین بود پای  
ارتفاع بتکده مذکوره صد و پنجاه ذراع و عرصه ساختش شصت ذرع و پیرامن آن  
سدی برآورده از سنگ که احجار آن به طریق وصل و تداخل باهم مربوط است.

محمود باز این بتکده را در ابیاتی چند توصیف و تعریف می‌کند:

در آن خانه کز سجده لبریز بود تماشای او عبرت‌انگیز بود  
بتی دیدم از بت‌پرستان نفور چو عیسی به زندان تهمت صبور  
ز خجالت فروهشته بر رخ نقاب زبان بسته از دعوی ناصواب  
ولی بت‌پرستان ازو کام جوی به‌دستور برگ گل از رنگ و بوی  
گروهی در آن عرصه گرم نیاز که مست از تماشای شان چشم ناز  
جگنات گو چون نهادند روی زمین چون چمن پر شد از رنگ و بوی

برای غیرهندیان معبدهای غیرمسلمانان که در گوشه و کنار هند قرار دارند، مورد  
توجه قرار می‌گیرند. محمود هم که این‌گونه بناها را قبلاً در ناحیه‌ای که زندگی می‌کرد،  
ندیده بود، چون معابد را دید، آنها را توصیف کرد. او درحالی که در هند مساجد بزرگ  
و عظیم را دیده، ولی از بنای اسلامی اصلاً حرف نمی‌زند. او از معبد معروف دیگری  
به نام معبد کونارک هم دیدن کرد. این معبد آفتاب هم در سراسر جهان معروف است و  
هزارها نفر امروز هم برای دیدن آن می‌آیند.

محمود بعضی از پیشامدهای عجیب و غریبی را هم بیان می‌کند که باور کردن آن مشکل است، ولی این‌گونه واقعات محیرالعقول خواننده را مشغول مطالعه این سفرنامه می‌سازد. مثلاً چون محمود در قلمرو عادل‌شاهیان رسید، عرب سبزواری از طرف عادل‌شاه حکومت بعضی نواحی داشت. بعضی قلندران به او گفتند که در خواب دیدیم که شخصی می‌گوید: ریشه این درخت به پهلوی من رسیده و مرا از آن آزار بلیغ می‌رسد، چه شود اگر از این الم رهایی بخشید. خواجه عرب به زودی به آن مکان رسید جمعی را به حفر آن سرزمین اشاره نمود. چون به قدر قامت آدمی محفور گشت، عمارتی پدیدار آمده دری ظاهر شد، چون یکی را به درون آن بنا فرستادند خبر آورد که شخصی برهنه و خاکستر بر خود مالیده بر سر پای نشسته است و ریشه درخت از دیوار عمارت گذشته به پهلوی آن شخص رسیده. آن گاه ریشه را قطع نموده خواستند که متعرض احوال او گردند، قلندران التماس نمودند که اکنون مدتی بر آن گذشته، به همه حال تعرض به این طایفه بی‌شامتی نیست. لاجرم حاکم مذکور فرمان داد آن انبار را انباشته به دستور اصل گردانیدند.

همچنین او پیشامد عجیبی را که در مضافات بیجانگر شاهد آن شد، بدین قرار بیان می‌کند: هریال قصبه‌ای است از مضافات بیجانگر و به قرب آن حوضی بزرگ است و از قسم طیور هر مرغی که خواهد از بالای حوض مذکور بگذرد، همان ساعت دران حوض افتاده بمیرد و این معامله چندین بار سمت وقوع یافته.

محمود به یک واقعه تاریخی مهم نیز اشاره می‌کند و آن نزاع و اختلاف مابین شیرخان قوشنج و علی‌مردان خان استاندار قندهار است. آنچه محمود درباره این پیشامد نوشته است، مفصل‌تر و دقیق‌تر از آن است که درباره این واقعه در کتاب‌های تاریخ آمده است. محمود توضیح می‌دهد که:

شیرخان افغان که از قبل شاه صفی فرمانروای ایران به حکومت قصبه پشنگ افراز بود، به سیوی و گنجابه و سایر پرگنات آن حوالی و حواشی تاخت آورده، نخست مرا گرفتار قید اسارت گردانید... خواست که نخل حیاتم را به قاطع بی‌مروتی از پای درآورد... مقارن داعیه مذکور والی قندهار علی‌مردان خان بنابر عداوت قدیم فرصت یافته قلعه پشنگ را از گماشتگان شیرخان ستانید و خزاین و دفاین و متعلقات مشارالیه



را به دست آورده به جانب قندهار گسیل کرد و خود هم در قلعه مذکوره رحل اقامت انداخته مستعد جدال و قتال است. چون این خیر وحشت اثر به شیرخان رسید، دود حیرت به کاخ دماغش صعود نموده به کارهای خود شده، چنانچه از سر قتل اسیران در گذشته بر جناح استعجال به صوب پشنگ در حرکت آمد. در زد و خوردی مابین علی مردان خان و شیرخان، آخرالذکر هزیمت خورد و شیرخان به بلوچستان گریخت. در این اثنا جمعی از تجار که به ضرورت در سلک سپاه افغان بودند، حقایق احوال از گرفتاری قافله و اسیری مردم گنجا به را معروض علی مردان خان داشتند و او مردی و مردمی به تقدیم رسانیده، قریب هزار قزلباش را جهت خلاصی قافله و سایر محبوسان بر جناح استعجال به صوب غزنی گسیل کرد تا به میامن امداد و اسعاد خدمتش تمامت گرفتاران محبس مخافت به دستگاه امنی ترسیده در پشنگ به موکب خان مروّت نشان پیوستند.

شیرخان در این مورد به شاه صفی نامه ای نوشت و چون علی مردان اطلاع یافت او هم چند نفر را به دربار شاه ایران فرستاد تا اطلاعات درستی را به دربار رسانند. چون شیرخان به هند گریخت، این مسئله به پایان رسید.

بالآخره محمود بعد از سپری کردن هفت سال در این جهانگردی در بیستم شهر محرم الحرام که غره سنه هزار و چهل و یک بود، به وطن اصلی نزول نمود و به دیدار قلبی از عزیزان پرداخته، ارواح شتافته گان را به زیارت و دعا مبهج و مسرور گردانید.